

پناه جو ووو

ماتھی ویسنی یک

محمد تمدنی

صحنه‌ی یک

قاچاقچی روبه تماشاچیان.

قاچاقچی

گوشی هاتون رو نشونم بدین... (مردم با بازی او همراهی می‌کنند و گوشی هایشان را درمی‌آورند.) خیلی خوب... حواستون بوده که شارژ باشن؟ خوبه... خیلی خوب، این رو خوب تو سرتون فرو کنین... این دستگاه‌های کوچولو جلیقه‌ی نجات واقعی شما هستن، فرشته‌های نگهبانتون. این‌ها قطب‌نما و کلید ورود شما به اروپا هستن. خیلی خوب، همه‌تون باید یه شماره‌ی جدید توی گوشی‌تون بزنین. بذاریدش بالای لیست مخاطب‌ها، بالاتر از همه‌ی شماره‌ها... بالاتر از شماره‌ی زنتون، مادرتون، پدرتون، برادرتون، پسرعموهاتون، دوستاتون، همسایه‌تون... شماره‌ای که قراره بهتون بدم فردا ارزشمندترین دارایی‌تون. حتی شماره‌ی تلفن خود خدا هم - البته اگه داشته باشه - فردا صبح به هیچ دردتون نمی‌خوره، ولی این شماره چرا! خوب دیگه، شماره رو بزنین... صفر... صفر... سه... نه... صفر... دو... نه...

دو... هفت... نه... دوباره نه... باز هم نه... خیلی خب،
 برام بخونیدش... (تماشاچیان تکرار می کنند یا کارگردان
 صدای ضبط شده ی صدها نفر را هنگام خواندن شماره از قبل آماده
 می کند.) خیلی خب، پس این شماره ی تلفن چیه؟
 شماره ی اورژانس گشت ساحلی اروپاست.
 خب، خیلی هم احمق نیستی. تقریباً درست گفتی.
 فقط اینکه اروپا شماره ی تلفن اورژانس نداره. این
 شماره ی اورژانس جزیره ی لامپدوزه. چون که فردا
 صبح قراره لامپدوز باشید. من هم شما رو توی دو
 کیلومتری ساحل پیاده می کنم... شیرفهم شد؟ شما
 هم به گشت ساحلی زنگ می زنید که بیان و شما رو به
 زمین سفت برسونن... اون وقت یه زندگی جدید رو
 شروع می کنین. روشن شد؟
 بله قربان.

یک پناه جو
 قاچاقچی

پس باید مراقب گوشی تون باشین. حالا می تونین
 خاموشش کنین که باتریش تموم نشه. بذاریدش توی
 اون کیسه ی پلاستیکی که بهتون داده ام تا خشک بمونه.
 باشه؟ امشب فقط باید آروم بمونین و مراقب گوشی تون
 باشین. از تخم چشم هاتون هم باارزش تره. حتی آگه
 امشب شیطون بیاد و بهتون بگه: «خُب خُب! بهم چی
 می دی؟ چون باید بهم یه چیزی بدی تا بذارم زنده
 بمونی. چشمت رو بهم می دی یا گوشیت رو؟» اون وقت
 شما چی می گین؟ آگه شیطون اومد وسوسه تون کنه و اینو
 بهتون گفت، شما چی جوابش رو می دین؟
 یه چشممون رو بهش می دیم.

همه ی پناه جویان
 قاچاقچی

الیهو